



روز ۱۹ شهریور سال ۱۳۲۴، یک هفته پس از انتشار بیانیه معروف ۱۲ شهریور و اعلام تشکیل حزب (فرقه) دموکرات آذربایجان، سید جعفر پیشه وری در سالن تئاتر شیر و خورشید تبریز درباره تاسیس حزب و شعارها و اهداف عمومی آن بمدت یک و نیم ساعت برای حاضرین سخنرانی کرد. خلاصه این سخنرانی در شش شماره متوالی روزنامه آذربایجان - ارگان فرقه - تحت عنوان « آقای پیشه وریین نطقین مختصری» ( خلاصه سخنرانی آقای پیشه وری) بچاپ رسید. هرچند که خود بیانیه ۱۲ شهریور دارای یک مقدمه مفصل و زبانی روشن و ساده بود و پیشه وری در سرمقاله شماره اول آذربایجان (فرقه میز ایشه باشلادی) و ... نیز درباره اهداف فرقه توضیحاتی داد، ولی سخنرانی حاضر نخستین توضیح مشروح درباره زمینه های پیدایش و اهداف فرقه از زبان رهبر نهضت است. آنچه که می خوانید ترجمه خلاصه این سخنرانی است. عنوان کنونی را من انتخاب کرده ام و توضیحات درون [...] را نیز من به متن افزوده ام.

سیروس مددی - شهریور ۸۴

سید جعفر پیشه وری

## پیرامون تشکیل فرقه دموکرات آذربایجان

(سخنرانی در سالن شیر و خورشید تبریز)<sup>۱</sup>

ترجمه از سیروس مددی

تقریباً دو سال و نیم پیش در همین سالن با دلایلی اثبات کرده بودم که ایران از این جنگ [جهانی] بسلامت بیرون خواهد آمد. اکنون نیز بر همان عقیده ام. در این تردیدی نیست. زیرا شخصیت‌های بزرگ جهان در این باره به ملت‌های ایران تضمین داده اند.

موضوع استقلال، اساساً موضوع قابل بحثی نیست. کسی نمی خواهد آنرا انکار کند. مرحوم مساوات - از رهبران سابق حزب دموکرات- بما توصیه می کرد که از طرح مسئله استقلال اجتناب کنیم. او می گفت: در این باره فقط زمانی می توان بحث کرد که مورد تردید و قابل بحث باشد. استقلال ایران از موضوعات حتمی و غیر قابل بحث است.

من عمداً این مسئله را پیش کشیدم که شعارهای روشن و آشکار حزب مان مورد سوء تعبیر مغرضین قرار نگیرد.

(آقای پیشه وری در این هنگام، در حالی که نقشه ایران را در فضا ترسیم می کرد، افزود): من بصراحت می گویم حرف ما و خواسته های ما در خارج از این نقشه نیست. بحث ما در درون مرزهای ایران است. اگر همه بار دیگر به این نکته توجه داشته باشند، بحث و تفاهم آسان خواهد شد.

[حاضران در] این مجلس می توانند نطق مفصل دوم مرا به خاطر آورند. آن روز من از طرف ۱۶ هزار آذربایجانی [بنمایندگی] مجلس انتخاب شده بودم. شاید بسیاری از شنوندگان آن نطق [اکنون] در اینجا حضور دارند. من آنروز با در نظر گرفتن اوضاع کشور گفتم که بوسیله يك نماینده نمی توان کشور را از فلاکت نجات داد. آنروز من بسیار متأثر بودم. زیرا کارگری با شوق و تأثری بزرگ شانه مرا بوسید و گفت: «برو. به خدا سپردمت. شاید بتوانی دردهای ما را چاره کنی.»<sup>۲</sup> من می دانستم، تا زمانی که شرایط فعلی کشور، بویژه تهران عوض نشود من قادر به

۱- سالن شیر و خورشید تبریز همان سالن مشهوری است که در دهه اول قرن گذشته بر اساس معماری سالنهای تئاتر سنت پترزبورگ در تبریز ساخته شد و در سالهای نخست انقلاب به همراه بخش اساسی ارک تبریز و کتابخانه ملی با تلاش خستگی ناپذیر و شبانه روزی آیت الله ملکوتی و همراهان تخریب شد تا مصلاهی بجای آنها احداث شود. این سالن - که شاهد فراز و فرود هنر نمایش در آذربایجان بود، در دوره حکومت ملی - دموکراتیک آذربایجان وسیعاً برای برگزاری جلسات سیاسی و هنری مورد استفاده قرار گرفت و همین امر یکی از دلایل تشدید «جرم» آن بود که بارها از سوی آیت الله ملکوتی یادآوری می شد. (ر. ک: «حاج میرزا مسلم ملکوتی: مسجد مسجد شد. ج. ۲. تبریز. آبان ۶۴

۲- پیشه وری در آذر مورخه ۲۶ خرداد ۲۳، صحنه های تأثرانگیزی از مشاهدات خود در آذربایجان و بویژه تبریز از جمله درباره آلام و توصیه های زحمتکشان تبریز بیان کرده است. «... پیرمرد افسرده ای از جای برخاست، مجلس ساکت و آرام بود. اجازه گرفت. سخن آغاز کرد. لکه های درشتی که روی پالتوی کهنه این ناطق پیر بود، نشان می داد که به سخت ترین کارهای شیمیایی کارخانه چرم سازی اشتغال دارد. .. تاثر مرد شدید بود. ... با زبان ساده کارگری حرفهای معنی دار می زد؛ رفقا.... گول نخورید. من از این آزادی ها خیلی دیده ام. ما آمدیم زیر بیرق ستارخان قیام کردیم. چند نفر بیشتر نبودیم. .... حمله کردیم، خون ریختیم، یونجه خوردیم، مشروطه و آزادی گرفتیم ولی طولی نکشید ارتجاع در زیر عنوان دیگر سر در آورد. سردارمان را کشتند، خودمان را با ترکه چوب سنجند آنقدر زدند که ناخنهایمان ریخت. .... من نخواستم شما را بدبین و مایوس کنم... ولی غفلت نکنید، فراموش ننمایید که اگر این بار ارتجاع غلبه کند... از آزادی و آزادخواهی ریشه ای روی زمین نخواهد ماند. مرد در حالی که اشک از چشمانش سرازیر بود دست فرزند خود را گرفته از سالن خارج گردید. حصار همگی گریه کرده بودند.» ( بنقل از « از زندان رضاخان تا صدر فرقه دموکرات آذربایجان، علی مرادی مراغه ای، تهران. اوحدی، ۱۳۸۱ ص ۲۸۰)

انجام آرزوهای آن مرد نخواهم شد. بهمین خاطر، من همانروز از مردم کمک خواستم و گفتم: نماینده به تنهایی نمی تواند کاری انجام دهد؛ مردم باید دست بدست هم دهند و چاره ای برای دردهای خود پیدا کنند.

پس از آنکه به تهران رفتم و وارد مجلس شدم یاس و ناامیدی ام تشدید شد. آنجا شاهد بی جواب ماندن هزاران تلگرام و عریضه دادخواهی گشتم. متوجه شدم که بسیاری از اشخاصی که وارد فراکسیون آزادی شده اند- فراکسیونی که با آنهمه شور و شوق برای تشکیل آن کوشیده بودیم- اهداف بسیار کوچک و غرض آلودی را تعقیب می کنند. موفق شدم بار دیگر به تجربه در یابم که تمام مجلس و سازمانهای دولتی، آلت دست سه - چهار نفر مرتجع مغرض، دزد، دروغگو و حقه باز است.<sup>۲</sup>

این مشاهدات تاثیر بزرگی بر روحیه من گذاشت. می دانستم که آب من و و خائنانی که کرسی های مجلس را اشغال کرده اند به يك جو نخواهد رفت و احساس می کردم که این راهزنان به این آسانی راضی نخواهند شد که من میانشان باشم. از این نظر، با استفاده از فرصت حرفهایم را زدم. احتیاجات ۱۶ هزار آذربایجانی را که مرا انتخاب کرده و به مجلس فرستاده بودند گفتم. حرفهایم را با دقت بسیار و با سکوتی عمیق گوش کردند و تایید کردند. ولی این تائید ها، غیر از پرده ای سیاه برای استتار خیانتهایشان چیز دیگری نبود. به محض آنکه فرصت دستشان افتاد پیش خود گفتند: « مثل اینکه این آذربایجانی از آنهایی نیست که سر جایش بنشیند، باید از اینجا دورش کرد.» و با پستی ای که در شأن روپاهاست با اعتبارنامه من مخالفت کردند.

با اینهمه مایوس نشدم و با کمک آزادیخواهانی که حول جبهه آزادی گرد آمده بودند، مبارزه را شروع کردیم. افسوس که مقالات آتشین و جملات شدید [اللحن] ما بی تاثیر و بی پاسخ ماند. تهران تکان خورد، ولی به سمت ارتجاع، ولی بسمت پایمال کردن حقوق خلقها.

وضعیت سر انجام چنان حاد شد که به یقین دانستم که از ماندن در تهران و مقاله نوشتن و نطق کردنها نتیجه ای حاصل نخواهد شد. بناچار به فکز کردن درباره بحثهای طولانی ای پرداختم که یک سال قبل، اینجا. در تبریز داشتیم.

این طرح بسیار ساده بود. بسیاری از هم مسلکان من در تبریز، با طرح این نکته که از تهران کاری ساخته نیست، گفتند: «باید از آذربایجان شروع کرد. باید اول اینجا را اصلاح کرد. باید با نیروی خلق آذربایجان در اینجا حکومت ملی بوجود آوریم. تهران، سر ارتجاع و مرکز استبداد است. [تهران] مخالف تمام جنبش های اطراف است. در وحله اول باید از آنجا چشم بیوشیم و مستقیما همینجا کاری بکنیم»

حقانیت این فکر، زمانی در ذهن من روشنتر جلوه کرد که با مامورین مسئول دولتی درباره تلگرافهای تظلم و دادخواهانه خلق آذربایجان مذاکره کردم. مثلا بیات<sup>۳</sup> گفت که من از طریق رادیو صحبت کرده ام و دیگر لازم نیست که مردم با عریضه و تلگراف بخودشان زحمت دهند.

صدر<sup>۴</sup> گفت، هزار تلگراف هم که فرستاده شود من حتی جواب هم نخواهم داد. این حرفها جواب دیگری نمی توانست داشته باشد. باید با خود خلق حرف می زدیم. آزادی باید با نیروی مشیت مردم تامین می شد! من با این شعار، به پیشنهاد آزادیخواهان آذربایجان از تهران به سمت آذربایجان حرکت کردم.

اینجا، پس از آنکه با هم مسلکهای نزدیکم اوضاع داخلی و خارجی ایران و آذربایجان را یکبار دیگر، بصورتی جدی تجزیه و تحلیل کردیم، به لزوم يك حزب مستقل و بزرگ پی بردیم.

این حزب می بایست تحت عنوان دموکراسی- که هدف مورد تعقیب جهانیان [است] و برای همگان مفهوم و آشناست- فعالیت می کرد. ما نیز این نام را پذیرفتیم و به منظور گرد آوردن مردم به دور آن، روز دوشنبه بیانیه مفصلی را منتشر کردیم.

مبنای این بیانیه حقوق و اختیاراتی است که مردم آذربایجان در نتیجه احتیاجات خود از دیر باز در راه آنها مبارزه کرده است.

ما نمی توانیم تاریخ مبارزه آزادیخواهانه خلق آذربایجان را فراموش کنیم. ارتجاع تهران ضربات بزرگی به آذربایجان زده است. ما نمی توانیم انتظار هیچگونه امیدی از این رژیم استبدادی که در تهران لانه کرده است

<sup>۲</sup> - از ۱۳۴ نماینده مجلس چهاردهم ۵۷ فنودال بزرگ، ۴۳ دیوانسالار ( عمدتا دیوانسالار- فنودال ) ، ۱۳ تاجر بازاری ( قسما بازاری - فنودال و یا بازاری - دیوانسالار ) ، ۸ روحانی بزرگ ( ۲ تن از آنان روحانی - فنودال و ۲ نفر دیگر روحانی - دیوانسالار ) بودند. . چنانکه ملاحظه می شود مجلس ۱۴ کماکان مجلس علی العموم مجمع مالکان بزرگ و اشرافیت ارتجاعی ایران بود. پیشه وری با توجه به این نکته حتی از سالهای انتشار حقیقت مجلس را مجلس اشراف می نامید. برای اطلاع بیشتر درباره ترکیب طبقاتی و سیاسی مجلس چهاردهم ر. ک به: نخبگان سیاسی ایران از انقلاب مشروطیت تا انقلاب اسلامی. ج. ۴ ، نمایندگان مجلس شورای ملی. تالیف زهرا شجعی . تهران. انتشارات سخن. بهار ۷۲

<sup>۳</sup> - مرتضی قلیخان بیات سهام السلطان از نامداران خاندانهای اشرافی حکومتگر ایران. از متمولین طراز اول ایران بود. بارها نماینده مجلس ، نایب رئیس ، وزیر و یکبار نخست وزیر شد. در دوره حکومت ملی دموکراتیک آذربایجان به استانداری آذربایجان تعیین شد. بنوشته مولف تاریخ رجال ایران همانند دیگر منسوبین طبقه اشراف فرد بسیار خوشگذرانی بود. ر. ک تاریخ رجال ایران. ج. ۴ ص ۶۹

<sup>۴</sup> - سید محسن صدر مجلاتی صدراشرف از مرتجعان مشهور و بدنام نیمه اول قرن گذشته ایران. روضه خوانی بود که بدربار قاجاری راه یافت و زمانی که محمدعلیشاه مجلس را به توپ بست و باغشاه قتلگاه آزادیخواهان گشت، بازجوی آزادیخواهان بود بهمین خاطر بعدها همواره از او بعنوان جلال باغشاه نام برده شده است. صدر از جمله مستبدینی بود که مانند بسیاری دیگر در دولتهای « مشروطه » قاجار و پهلوی سهیم بود و در دشمنی با آزادیخواهان آذربایجان نامی به هم زده بود. او یکی از رجال ارتجاعی اوایل قرن است که از همان سالهای نخست مورد حملات سید جعفر پیشه وری بود.

داشته باشیم. تهران همیشه سعی کرده است که آذربایجان را تحت فشار نگهدارد. عناصر خائنی که در آنجا حکم می رانند، حتی يك لحظه نیز از نابود کردن رهبران ما و شکستن غرور ملی ما صرفنظر نکرده اند. کشانده شدن خائنانه سردار بزرگ خلق آذربایجان، ستارخان به تهران و کشته شدن او هنوز از یادها نرفته است.<sup>۶</sup>

آن روزهایی که مستبدین مداخله ستارخان در امور دولت را گناه بزرگی محسوب کرده و او را در پارک اتابک محاصره نموده بودند، در خیابانها، کوچه ها و خانه های تهران، مال و جان و ناموس مردم بدست تفنگچی های بختیاری لگد مال می گشت. مرکز نیز بجای تنبیه آنان، خانها را به وزارت و صدارت منصوب می کرد. تهران همیشه از نام آذربایجان وحشت نموده و با کسانی که این نام را بر زبان آورده اند، بیرحمانه رفتار کرده است. ستمهایی که در حق مرحوم شیخ محمد خیابانی - که پس از سردار ملی افتخار آذربایجان بود- کرده شد، شاهد این امر است.

من همان روزی که اعتبار نامه قاتل او حاجی مخبر السلطنه در مجلس تصویب می شد، شخصا بعنوان خبرنگار روزنامه حضور داشتم. آنروز نماینده غیرتمند آزادیخواهان ایران، مرحوم سلیمان میرزا به اعتبار نامه این خائن اعتراض کرد. او با حرارت فداکاریهای مرحوم شیخ [محمد] به آزادی ایران را بر شمرد و حاجی مخبرالسلطنه خجالت نکشید، پشت تریبون رفت و گفت: « بلی من او را کشتم، ولی این خدمت بزرگی است. زیرا خیابانی به کشور خیانت می کرد.»<sup>۷</sup>

مجلس شورا که با خون قهرمانان آذربایجان برپا شده است، اعتبار نامه این جلاد را پذیرفت و او را نماینده ملت نامید. بعد نیز همین خائن، بفرمان رضاخان بیش از دهسال رئیس دولت ایران گشت. این پاداشی به خیانت او بود.

تهران با انجام این کار اثبات کرد که سخن گفتن بعنوان آذربایجان را خیانت محسوب می کند. شیخ [محمد خیابانی] را خیلی خوب می شناسید. بسیاری از شما موفق به شنیدن نطقهای پر معنای او شده اید. من از شما می پرسم: او کدام خیانت را به ایران روا داشته بود؟

من در آنزمان در روزنامه حقیقت بعنوان یک آذربایجانی به این حرکت مجلس شدیداً اعتراض کردم و نوشتم که « ما تعظیم در برابر گور کسانی که شما خائن می نامید را افتخار محسوب می کنیم». من با نوشتن این عبارات جسورانه کوشیدم حس ملیت سوزانی را که در درونم شعله می کشید، تسکین دهم.<sup>۸</sup>

عجبا! خیانت و گناه شیخ، غیر از داشتن نام آذربایجان چه می توانست باشد؟

يك حرف بسیار تلخ مرحوم میرزا کوچک خان در باره تهران بیادم افتاد. او می گفت: « برای آباد کردن تهران، همه ایران را ویران کرده اند. برای آباد کردن ایران باید تهران را ویران کرد.» من قصد تأیید این حرف را ندارم و ویران کردن تهران را توصیه نمی کنم. ولی حقیقتی نیز در این حرف [میرزا کوچک خان] وجود دارد و آن عبارت از سیاست جلادانه ای است که تهران علیه جنبشهای آزادیخواهانه خارج [از تهران] و شخصیتهای بزرگ این جنبشها پیش می برد.

خود همین میرزا کوچک خان نیز بطرزی بسیار وحشیانه کشته شد و سر او را بعنوان هدیه به رضاخان، دشمن غدار آزادی ایران فرستادند.

در حق کلنل محمد تقی خان پسیان - یکی دیگر از فرزندان خلف و قهرمان آذربایجان که در خراسان قیام کرد - نیز از این جنایت صرفنظر نکردند.

همه اینها نشان می دهند که نیروی ارتجاع و استبداد- که در تهران ریشه دوانده است- در سرکوب جنبشهای آزادیخواهانه خارج [از تهران] از هیچ جنایتی خودداری نخواهد کرد.

برای خاتمه دادن به این جنایتها، باید قدرت آنجا را از طریق اختیارات محلی و ملی در هم شکست.<sup>۹</sup> آذربایجان اکنون نیز مثل هر دوره دیگر، باید پیشگام این امر باشد. انتطار آزادی از تهران اشتباهی بزرگ است. دست و بال دسته های آزادیخواه آنجا بسته شده است.

طبیعتاً ما نمی توانستیم حکومت ملی خود را بمحض سقوط رضاخان بوجود آوریم. من در آن زمان [با نوشتن مقالاتی] در صفحات روزنامه «آزیر»، تلاش کرده بودم که امکان ناپذیر بودن این امر [یعنی انقلاب] را به جوانان

<sup>۶</sup> - پیشه وری بارها به کشانده شدن ستارخان به تهران و رفتار تهران با او اشاره کرده است. از جمله سخنرانی چاپ شده در آذیر شماره ۱۷۷ - ۱۷۹ ، مرداد ۱۳۳۲ (منتخب آثار، ص ۳۱۵-۳۲۲)

<sup>۷</sup> - در روزنامه حقیقت، شماره ۵۷ - ۲۰ فروردین ۱۳۰۱ - ۱۰ آوریل ۱۹۲۲) پیشه وری مقاله شدیدالحنی در اعتراض به تصویب اعتبارنامه مخبرالسلطنه نوشت. اساس این مقاله جنایات مرکز علیه جنبشهای آزادیخواهانه ایالات ، آذربایجان ، گیلان و خراسان است. رجوع مجدد به این مقاله برای درک پیشینه اندیشه های فدرالیستی آزادیخواهانه پیشه وری بسیار سودمند است. (رک به آخرین سنگر آزادی، ص ۱۷۹-۱۷۴)

<sup>۸</sup> - پیشه وری نوشته بود: «... سبب الغای قرار داد انگلیس و ایران، سبب اخراج فشنون انگلیس، قیام آذربایجان و گیلان بود. آن قیامها مقدس است. آن قیامها هرچند گیلان و آذربایجان را خراب کرد ، اما ایران را آزاد نمود. آن ارواح مقدس، آن خاک های پاک است که ما را واثار به نوشتن حقیقت می کند. ما آن قبور محترم را که شما نبش می کنید و می خواهید پایمال نمایید، معبود خود می دانیم. زیرا روح استقلال و آزادی را آنها زنده کرده اند، آنها شرافت تاریخ ایران هستند...» حقیقت شماره ۵۷ ( همانجا )

<sup>۹</sup> - پیشه وری انجمنهای ایالاتی و ولایتی را یکی از اهرمهای جدی کنترل دولت مرکزی و جلوگیری از فعال مایشایی آن می دانست. در مقدمه بیانیه ۱۲ شهریور نیز از این زاویه به مسئله برخورد شده است. گفته می شد که اگر این انجمنها از بین نرفته بودند، رضا شاه قادر به استقرار استبداد خویش نمی گشت.

اثبات کنم. آن هنگام حزبی که قادر به رهبری جنبش ملی و روند انقلاب باشد وجود نداشت. انقلاب فاقد رهبری نمی توانست نتیجه دهد. ولی اکنون وضعیت کلاً تغییر کرده و در اثر سه سال و نیم مبارزه، نیروهای جدید و جمعیت‌های نیرومند سیاسی وارد میدان شده اند.

من اکنون قصد بحث درباره انقلاب و طرح آنرا ندارم. می خواهم بگویم که امروز اگر خلق ما برای گرفتن حق و اختیارات خود اقدام نماید، امکان عملی کردن آن وجود دارد.

حکومت استبدادی که مرکز را اشغال کرده است، بی لیاقتی خود را دیگر نشان داده است. از مجلس شورا نمی توان هیچ انتظاری داشت. مستبدانی که در آنجا جاجوش کرده اند، در مدت يك سال حتی موفق به تصویب يك قانون نشده اند.

بوجود آمدن مشروطیت و حکومت ملی در وحله اول عبارت از تعیین بودجه کشور و دخل و خرج آن است. انقلاب مشروطه ما نیز مانند انقلاب فرانسه برای عملی کردن این امر بوجود آمد. ولی مجلس چهاردهم ما قادر به حل این مسئله نگشته است. اکنون مالیات‌های گرفته شده و پول‌های صرف شده، همه غیر قانونی و دزدی محسوب می شوند.

یکی از اشخاصی که من او را به وطنپرستی می شناسم، می گفت: تو در یکی از سخنرانی‌ها از احترام به قانون و گردن نهادن به آن صحبت کرده بودی.

من این را انکار نمی کنم. قانون محترم است. در کشور بی قانون عدالت، امنیت، انسانیت نمی تواند وجود داشته باشد. ولی قانون باید از هر دو طرف محترم شمرده شود.

ژان ژاک روسو، متفکر بزرگ انقلاب فرانسه در اثر خود کنترات سوسیال یعنی قرارداد اجتماعی می گوید: «پیمان باید دو جانبه باشد. اگر آن [پیمان] از يك طرف زیر پا نهاده شود، طرف دوم مجبور به رعایت آن نیست.» از نظر روسو قوانین غیر از قرارداد میان مردم و دولت چیز دیگری نیست. اکنون آنهایی که در راس حکومت ما قرار دارند و کسانی که اکثریت مجلس ما را تشکیل می دهند، قانونهایی را که خودشان گذاشته اند و قراردادهایی را که خودشان نوشته اند، زیر پا نهاده اند. بهمین خاطر ما مجبوریم آن قوانین را الغا شده محسوب کنیم.

علاوه بر این، آنها همواره قانون را بازیچه خود قرار داده اند. زمانی که می خواهند آزادی را نابود کنند و حقوق و اختیارات خلق را سرکوب نمایند، قوانین را پیش می کشند و می کوشند از آنها استفاده کنند. اما آن قوانینی که بسود مردم است فراموش کرده شده و به آرشیه‌ها سپرده شده اند.

یکی از دوستانم مثلی از یزدی ها نوشته بود: گویا در یزد روضه خوان دروغینی بود که وقتی بالای منبر می رفت غش می کرد و روی زنها می افتاد. یکی از یزدی ها سرانجام بجان آمده و گفته بود: «آخوند! من نمی دانم همیشه بطرف بی بی چرا غش می کنی؟»

اکنون دولتیان ما هنگام غش کردن، همیشه روی بی بی می افتند. یعنی همیشه قوانین ظالمانه می گذرانند. از قانونهای عادلانه، ما هیچ نشانی نمی بینیم.

ما آذربایجانی ها، اساس و ریشه قانونها را به بهای قربانی های بزرگ گرفته ایم. خائنانی که حکومت مرکزی را ارثیه پدری خود حساب می کنند، عملاً آنرا آب و جارو کرده و پنهان کرده اند. از قانون انجمنهای ایالتی و ولایتی - که تامین کننده حقوق و اختیارات ماست - سالهاست که اثری نیست. از آن آقایی که با من از قانون صحبت می کند، در این باره جواب می خواهم. او نمی تواند حربه ای جز حرافی داشته باشد.

ما باید حقیقت را بصراحت به مردم نشان دهیم. خواسته‌های ما مبنای قانونی دارند. ما برای احیای قانون اساسی که تامین کننده حقوق ملت‌ها و خلق‌هاست، بمبارزه پرداخته ایم. قانون اساسی بدون انجمنهای ایالتی و ولایتی فقط می تواند کاغذ خشك و بی معنایی باشد.

بخاطر احترام به قانون و مقدس دانستن آن است که ما در درجه اول خواستار اجرای بزرگترین، اساسی ترین قانون- یعنی موضوع انجمن ایالتی هستیم.

من این حرف ها را فقط اینجا نمی زنم. هنگامی که از چند روز فرصت پیش آمده استفاده کرده در مجلس شورای ملی حاضر شدم، با لحنی شدید تر از این، از پهلوان پنبه های موسوم به نماینده کار جدی طلب کردم. ولی حتی امید يك گام کوچک بسوی خلق را از آنها نداشتیم.

همانطور که گفتم میان ما افرادی که بقول فارسها کاسه های از آتش داغترند، کم نیستند. دیروز یکی از آنها بمن ایراد می گرفت و می گفت که: «باز هم می نویسید که دولت به آذربایجان اهمیت نمی دهد؟ باز هم می گوید که مالیات‌های جمع شده از آذربایجان از بودجه ای که در آذربایجان مصرف می شود بیشتر است؟ آذربایجان چندان مالیاتی هم به تهران نمی دهد. ما باید از تهران متشکر باشیم که بما خوب می رسد. اگر تهران نباشد ما از گرسنگی می میریم.»

من به عقل این آدم شك نمی کنم. ولی می بینید که تلاش برای تحمیل حرفهای دروغ و مغرضانه به مردم، انسان را وادار به گفتن چه چیزها می کند؟

من به این آدم ناخلف گفتم: آیا می دانی که رضاخان بیست سال تمام قندی را که منی چهار قران خرید، به ۱۸ قران فروخت؟ آیا نمی خواهی بفهمی که بیوه زنان زحمتکش آذربایجانی هنگام خریدن يك قوطی کبریت سه

چهارم قران مالیات می دهند؟ حقیقت تلخ است، ولی باید گفت. من در مجلس صریحا گفتم که: «من می توانم اینرا با محاسبه دقیق نشان بدهم» پولی که از بودجه معارف به آذربایجان داده می شود، اگر به تعداد اهالی [آذربایجان] تقسیم شود، نمی توان واحدی برای نشان دادن آن پیدا کرد. من آنرا به کبریت تبدیل کردم. نتیجه این شد که سهم هر نفر کمتر از [قیمت] يك چوب کبریت می شود.<sup>۱۰</sup>

آن آدم کور و کر بقدری از مردم دور است که نمی تواند از حقوق ماهانه ۳۰ تومانی آموزگاران دبستانهای ما در برابر ۱۲ ساعت [کار روزانه] با خبر باشد. اگر خبر هم داشته باشد، آن قدر به فصاحت و بلاغت خود مغرور است، که می کوشد این حقیقت آشکار را انکار کند.

روشن است که ما حرفهای چنین آدمهای فاسد، لجوج و فتنه جو نمی توانیم از راهی که در پیش گرفته ایم باز گردیم. من به او گفتم ما خواهیم کوشید به اهداف خودمان دست پیدا کنیم. اگر تو راست می گویی، بفرما جلو بیفت، تا ببینیم چه می کنی.

ما نمی توانیم به این حرفهای بیهوده اهمیت بدهیم. باید کار و فعالیت کرد. مردم از حرافی، عبارت پردازی و وراچی خسته و مایوس شده اند.

کاری که ما باید انجام بدهیم کار پیچیده ای نیست. قبل از همه برای باید انجمن شهر که برای اصلاح امور شهرستان انتخاب کرده ایم کار خود را شروع کند. تهران می خواهد حتی این ساده ترین حق ما را نیز پایمال کند. ماههاست که مردم برای آباد کردن خانه خود، برای به جریان انداختن امور فرهنگی و محلی خود، انجمنی را انتخاب کرده اند. ولی وزارت کشور حتی آنرا بر مبنای قوانین ظالمانه و ضد قانون اساسی رضاخان نیز تصویب نمی کند.

در نتیجه شهر بصورت قبرستان خرابه ای در آمده و در کوچه ها و خیابانهای آن گند و کثافت از سر و روی آدم بالا می رود.<sup>۱۱</sup>

در دنیا هیچ کشور مدعی دموکراسی وجود ندارد که دولت بتواند در امور شهرداریهای آنجا دخالت کند. باید این سد منحوس که ساخته و پرداخته رضاخان است، در هم شکسته شود و شهرداری کار خود را شروع کند و شهر را از تبدیل شدن به يك خرابه نجات دهد.

ما در مسئله آب دیدیم که کمیسیونی که خیلی ساده انتخابش کردیم، توانست چندین روز آب محلات مهم شهر را تامین کند. اگر این کار ادامه پیدا کند، می تواند نتایج بسیاری داشته باشد. کارهای دیگر نیز بر همین قرار است.

باید همت کرد و کار کرد. از وزارتخانه های تهران که در دست خائنین است باید یکباره قطع امید کرد. علاوه بر این در اثر شرایطی که مرتجعین بوجود آورده اند، سراسر ایران در حالت هرج و مرج است. در اصفهان و شیراز و شهرهای جنوب کشور نیز مانند مازندران و گرگان آشوب و شورشهایی شروع شده است. حتی دولت قادر به جلوگیری از آشوبها در خود تهران نیست. هرچند که حکومت نظامی اعلام شده و دیده شدن در ساعات پس از ساعت ده در شهر ممنوع گشته است ولی حفظ مال و جان مردم ناممکن شده است.

فرقه دموکرات آذربایجان در چنین شرایطی، با انتشار بیانیه ای فعالیت خود را آغاز کرده است. در مدتی که کمتر از يك هفته نیست، آرامش عمیقی در شهرمان و در همه آذربایجان مشاهده می شود. گویی خلق يك مرکز ثقل، يك پناهگاه پیدا کرده است. اعمال مخل امنیت عمومی ساکت گردانیده شده و عناصر شلوغ کن سرچایشان نشانده می شوند.

اکنون از نظر امنیت و آرامش، آذربایجان از تمام جای ایران خیلی جلوتر است. فرقه این موفقیت را به فال نیک گرفته سیاست صلح و امنیت خواهانه خود را ادامه خواهد داد.

بیانیه تاثیر بسیار عمیقی در خارج [از آذربایجان] بجا گذاشته است. دشمنان ما، بخصوص مستبدین پایمال کننده حقوق خلقهای ایران - که در تهران نشسته اند- آنرا خوانده و به لرزه در آمده اند. ما با بوجود آوردن حزبی بزرگ به جهانیان ثابت خواهیم کرد که لیاقت و قدرت آنرا داریم که خانه خود را بدون کمک بیگانه اداره کنیم. (ابراز احساسات شدید حضار)

من نمی خواهم درباره حزبمان زیاد صحبت کنم. این اندازه می توانم بگویم که حتما بیانیه مانرا خوانده اید و تاثیر عظیم آن در آذربایجان را از اینجا می دانید که، از شلوغی و هرج و مرجی که سراسر ایران را فرا گرفته، اینجا اصلا خبری نیست. خواه در شهرها و خواه در دهات، مردم به حزب اعتماد می کنند و شعارهای حزب در باره امنیت را با حسن نظر استقبال می کنند. در ایران که مانند دریا در تلاطم است، آذربایجان حکم يك جزیره ساکت و آرام را دارد.

۱۰- پیشه وری در جای دیگر نیز گفته است: «... بودجه ای که برای امور بهداری آذربایجان [تعیین کرده اند] اگر به تعداد اهالی [آذربایجان] تقسیم شود، حتی برای هر نفر يك [قرص] اسپرین نیز نمی رسد. اگر بودجه آموزش و پرورش [این ایالت] را [به تعداد اهالی] تقسیم کنیم، رقمی که آنرا نشان دهد به دست نمی آید. من آنرا به کبریت تبدیل کردم. نتیجه آن شد که به هر نفر کمتر از یک چوب کبریت رسید.» («آذربایجان ملی حکومتی نین اجتماعی- اقتصادی و مدنی تدبیرلری» نشر آ.د.ف. باکو ۱۳۵۴ صفحه ۲۵)

۱۱- درباره اوضاع اسفبار تبریز در این سالها، پیشه وری در «ره آورد سفر تبریز» (آزیر ۲۶ خرداد ۱۳۲۲) گزارشی چاپ کرده است.

بیانیه مان در تهران مانند بمبی سر و صدا کرده است. علیرغم توزیع بسیار کم بیانیه در آنجا، در زمان بسیار کمی توجه خلق را به خود جلب کرده است. تحت تاثیر آن، کابینه صدر- که خود را بزور به خلق ایران تحمیل نموده - متزلزل گشته است و نمایندگان که نوکران پست ارتجاع اند دست و پای خود را گم کرده اند.

بسیار محتمل است که در نتیجه ضربه ای که زده ایم، کابینه صدر سقوط کند و بجای آن موقتاً یک کابینه محلل و یا کابینه ای آزادیخواه بر سر کار آورند. ولی این بچه گول زنک ها نمی توانند ما را اغفال کنند. ما برای آنکه بتوانیم آزادی را نه برای سه چهار روز، بلکه برای همیشه تامین نماییم، باید مرکز ثقلی را که در اینجا بوجود آورده ایم حفظ کنیم و آنرا مانند مثنوی بر بالای سر مرتجعینی که در مرکز برای نابودی آزادی می کوشند نگهداریم. علاوه بر این، آرامش و امنیتی که پس از آغاز فعالیت حزب ما بوجود آمد نشان داد که خلق ما لیاقت آن را دارد که خود را اداره کند.

ما هنوز فرصت انتشار مرامنامه مان را پیدا نکرده ایم. آنرا در کنگره حزبمان - که در آینده نزدیک فراخوانده خواهد شد - تصویب کرده و با اطلاع عموم خواهیم رساند. ولی با اینهمه مقاصد اساسی مان از مردم مخفی نیست. ما آنرا در بیانیه مان با زبانی ساده باز گو کرده ایم.

ما باید در درجه اول امنیت را برقرار کنیم و سپس انجمن ایالتی را - بعنوان یک مرکز ثقل- جهت اداره نهضت ملی مان و تامین آزادی ایران بوجود آوریم.

وظیفه فرقه چیز دیگری است. آنرا نمی توان جایگزین دولت و حکومت کرد. فرقه تلاش می کند چشم مردم را باز کند، آنها را زیر نظم مستحکمی در آورد و از این طریق منافع عموم را تامین کند. اداره امور حقوقی، فردی و اجتماعی مردم وظیفه سازمان دولت است. شکل این تشکیلات انجمنهای ایالتی و ولایتی خواهد بود. اختیارات انجمنهای ایالتی بسیار گسترده است. آنها می توانند در تمام امور ادارات دولتی دخالت [رسیدگی] کنند و مسائل مالی فرهنگی و بهداشتی ایالت را مستقلاً بررسی نمایند و در این زمینه ها تدابیر جدی اتخاذ نمایند.

قانون اساسی به همه خلقهای ایران، از جمله خلق آذربایجان این اختیار را داده است. می دانید که انجمن آذربایجان نقش بزرگی در تاریخ مشروطیت ایران بازی کرد. از شرکت کنندگان آن انجمن خوشبختانه آقای رفیعی (نظام الدوله) در این مجلس تشریف دارند. خود ایشان هم از جمله موسسین حزبمان هستند. آقای مستشارالدوله هم از اعضای این انجمن تاریخی هست.

خود این شخصیت ها شاهد زنده و سند و برهان محکم آن حقوق و اختیارات وسیعی هستند که ما مردم آذربایجان [در انقلاب مشروطیت] بدست آورده ایم.

می خواهیم حقیقت بزرگی را با شما در میان بگذارم. معروف است که می گویند: «حق را باید گرفت. آنرا نمی دهند.» بنظر من این شعار کامل نیست. بنظر من شاید گرفتن حق کار آسانی باشد، ولی باید بتوان آنرا حفظ کرد.

اگر مشروطه خواهان قهرمان ما به این نکته توجه می کردند و اغفال نمی شدند، اکنون آذربایجان و یا شاید کل ایران یکی از کشورهای بسیار آزاد و بسیار دموکراتیک جهان بود و این فقر و فلاکت و گرسنگی و بدبختی دامنگیر ما نمی گشت.

مردم آذربایجان چهل سال قبل با تشکیل انجمنهای ایالتی و ولایتی رشد و استعداد سیاسی خود را نشان داده است. [اکنون] فرقه ما این بلوغ و شایستگی را به جهانپان اثبات کند و موانع موجود بر سر راه [تشکیل انجمنها] را از میان بر دارد.

دموکراتیسم مترقی ترین و عالی ترین تفکر است. ما باید بکوشیم آنرا به تمام معنی عملی کنیم. ما با تمام نیرو کوشش خواهیم کرد که همه افراد ملت بتوانند در امور دولت مداخله کند و اراده هر فرد بتواند در سرنوشت کشور موثر واقع شود.

گذشته از این، اصلاحات بزرگی را در پیش داریم. در وحله اول باید اختلافات موجود میان دهقانان و اربابها را بطرز عادلانه ای حل و رفع کنیم.<sup>۱۳</sup> سپس مسئله فرهنگ و بهداشت است که بنظر ما از مسائل بسیار مهم است. ملتی که فرهنگ و بهداشت نداشته باشد، قادر به حفظ استقلال، حیات و آزادی خود نخواهد بود.

من در یکی از نطقهای گذشته ام - زمانی که فرانسه هنوز تحت اشغال نیروهای آلمان قرار داشت، در همین مکان گفته بودم که ملت فرنگ [فرانسه] زنده خواهد ماند و حیات خود را در آزادی ادامه خواهد داد. این پیغمبری نبود. من از فرهنگ، مبارزات تاریخی، دانش و بهداشت آن ملت مدنی [متمدن] کاملاً اطلاع داشتم.

یکی از بزرگترین آرزوهای ما باسواد شدن عموم خلق است. یک خلق با سواد و تندرست در برابر ستم و فشار سر خم نمی کند. فرق بزرگ میان انسانها و حیوانات نیز در همین است.

انسان مخلوقی اجتماعی است؛ تنها زندگی نمی کند؛ هدفش فقط تامین زندگی شخصی خودش نیست. انسان بخاطر جامعه زندگی می کند و بهمین جهت باید منافع اجتماع را بر منافع شخصی خود ترجیح دهد.

<sup>۱۳</sup> - حکومت ملی دموکراتیک آذربایجان از آنجا که مالکیت خصوصی را محترم اعلام کرده بود، بجای طرح شعار الفای مالکیت فتووالی، همواره از فرمول «حل عادلانه اختلاف میان دهقانان و اربابها» استفاده می کرد.

اگر هر کس تلاش می کرد که گلیم خود را از آب بیرون بکشد، شخصیت‌های بزرگ، قهرمانان فداکار و انسانهای رشیدی که جان خود را در راه وطن و ملت فدا کردند، بوجود نمی آمدند. این فداکاری فقط محصول دانش، فرهنگ و تشکیلات است. ما باید عادت کنیم که منافع توده مردم را بر منافع خود ترجیح دهیم و از این طریق خلقتان را از فلاکت آزاد کنیم.

افتخار و سربلندی در ثروت و مکننت و زندگی شخصی نیست. انسانهای سربلند جهان عموماً کسانی بوده اند که به مردم خدمت کرده اند. باید جوانانمان را با این روحیه تربیت کنیم: اگر می خواهی افتخار و شرف بدست آوری، به خلق خدمت کن. اینرا همه باید بدانند و مزه افتخار ناشی از این کار را بچشند.

ما می توانیم از تاریخ خیلی حرف بزنیم. گذشته ما سرشار از افتخار است. ولی این کافی نیست. افتخار و شرف را باید خودمان با دستان خود بچنگ آوریم. سخن حکیمانه سعدی باید درس عبرتی برای ما باشد:

میراث پدر خواهی علم پدر آموز کاین مال پدر خرج توان کرد به ده روز

ما نمی توانیم تلاشهای پدران خود را سرمایه خودمان قرار دهیم و خرج کنیم تا تمام شود. بجای آن باید از شجاعت، رشادت و فداکاری آنها تقلید کنیم، راه آنها را دنبال کنیم و مانند آنها خود به افتخار و شرف نائل شویم. یکی از مسائل مهم که فکر ما را بخود مشغول می کند، مسئله زبان است. مسئله زبان یکی از مسائل بسیار مهم و اساسی برای ما آذربایجانیهاست.

مسئله فرهنگ را نمی توان با لاقیدی از سر باز کرد. زیرا حیات ملت وابسته به آن است. بدبختانه تا به امروز اداره کنندگان کشورمان این موضوع را سرسری گرفته و اهمیتی به آن نداده اند.

گذشته از این، آذربایجان از نظر فرهنگ و معارف وضع خاصی دارد. اهالی [آذربایجان] از قرن‌ها پیش به زبان معینی حرف زده اند. کسانی که می خواهند این زبان را با تدابیر ساده و خشن عوض کنند، دلیل قانع کننده ای [برای اینکار] ندارند.

تحمیل یک زبان بیگانه به یک کودک شش-هفت ساله که تازه به حرف زدن افتاده، یک جنایت است. متخصصین تعلیم و تربیت عصبانیت اکثر آذربایجانیان را نتیجه این موضوع می دانند.

ممنوعیت خواندن و نوشتن به زبان مادری به معنی جلوگیری از تکامل فرهنگ است.

۵ میلیون اهالی شهر و ده بجای خود، حتی کسانی که در مدارس محلی تحصیل می کنند، نمی توانند تا آخر عمر زبان فارسی را درست تلفظ کنند.

قبل از آنکه رضا خان بر سر کار آید و سیاست درهم شکستن آذربایجان را شروع کند، تئاترهای ملی ما در آذربایجان بسرعت در حال ترقی بود. مردم، چه زن و چه مرد با کمال میل آثار هنرمندانمانرا تماشا می کردند و از این طریق ملت ما از جهت اخلاق و معنویات نیز پیشرفت می کرد. درست از زمانی که زبان تئاتر ما را به زور فارسی کردند، سالنهای نمایش نیز ناچار بسته شدند. زیرا اکثر مردم ما قادر به فهمیدن این زبان نیستند.

کسانی که [تکلم به] زبان [آذربایجانی] را مخالف وطنپرستی حساب می کنند، واقعا باید آدمهای جاهلی باشند. زیرا این کار تازگی ندارد. هنوز هم واعظ‌های ما در مسجد و منبر مردم را با زبان مفهوم مردم، یعنی با زبان آذربایجانی به انجام فرایض دینی فرا می خوانند. ما از مخالفین زبان آذربایجان می پرسیم: چه قباحتی اینجا هست. چرا از یک زبان می شود در منبر استفاده کرد ولی در مدرسه نه؟

وانگهی مسئله خواندن و نوشتن بزبان آذربایجانی تازگی ندارد. چهل و چند سال پیش افتخار فرهنگ ایران، حاج میرزا حسن رشیدی در مدرسه ای که در تبریز تاسیس کرده بود، دوره ابتدائی را بزبان مادری تدریس می کرد. کتابی که او در آن هنگام تالیف و منتشر کرد، اکنون در دست ماست. گذشته از این، تعداد افرادی که در این جا خواندن و نوشتن را با زبان مادری شروع کرده اند، کم نیستند.<sup>۱۲</sup>

شنیده ایم که آقای فیوضات و آقای رضا زاده شفق زمانی به این زبان در مدارس آذربایجان تدریس کرده اند.

گذشته از اینها من در دهات و شهرهای کوچک معلمانی را دیدم که به این زبان [یعنی زبان فارسی] خطاب به دهقانان و اصنافی که زبان فارسی نمی دانند، در موضوع فرهنگ سخنرانی می کردند. خشن ترین شکل این کار را سال گذشته در سلماس دیدم. من کلمه سلماس را عمداً بکار می برم. زیرا ما ارادتی به شاپور علیرضا نداریم. کلمه شاپور جنایات اخلاقی این فرد را در پیش چشم مجسم می کند. خیابان ستارخان را خیابان پهلوی نامیدند گوشهای ما را می خراشد و روحمان را می آزارد. در تبریز نمی شود خیابانی را به اسم رضاخان - جلاد آذربایجانیها- نامگذاری کرد.

<sup>۱۲</sup> - مقصود کتاب وطن دلی است که حاج میرزا حسن رشیدی برای آموزش کودکان آذربایجانی تالیف کرده و در اوایل قرن اخیر در تبریز تدریس می کرد. پیشه وری دو هفته بعد از انتشار این بخش از سخنرانی اش، در روزنامه آذربایجان شماره ۲۳، (۱۶ مهر ۲۴) مقاله جداگانه ای در توضیح این بخش تحت عنوان وطن دلی با امضای سمندر منتشر کرد.

این خیابان را مردم تبریز بنام قهرمان ملی خود ستارخان نامیده اند. پستخانه ما باید یکبار این را بفهمد و نامه های ارسالی به آدرس [خیابان] پهلوی را پس بفرستد. در تبریز خیابان پهلوی وجود ندارد. بزرگترین خیابان تبریز بنام سردار بزرگ ما است و به این نام باید شناخته شود.<sup>۱۴</sup>

در آخر باز تکرار می کنم. ما به استقلال ایران کاملاً علاقمندیم. دادن وجبی از خاک آن به دیگران بهیچ عنوان در میان نیست. آنچه ما می‌خواهیم حقوق داخلی و مختاریت فرهنگی است. مسئله زبان جزئی از این [مختاریت] است.

ما همانطور که در بیانیه مان گفته ایم، در فکر آن هستیم که امور خانه خود را خود اداره کنیم و در این راه با تمام نیرو تلاش خواهیم کرد.

آنانکه می خواهند خلقهای ایران را در اسارت نگهدارند باید بار دیگر متوجه این نکته باشند.

(نطق آقای پیشه وری که تاثیر عمیقی در حاضرین بجا نهاده بود، با ابراز احساسات شدید و کف زدنهای طولانی خاتمه یافت.)

روزنامه آذربایجان. دوره دوم، شماره ۴ (یکشنبه ۲۵ شهریور)، شماره ۵ (دوشنبه ۲۶ شهریور)، شماره ۶ (سه شنبه ۲۷ شهریور)، شماره ۷ (چهارشنبه ۲۸ شهریور)، شماره ۸ (پنج شنبه ۲۹ شهریور)، شماره ۱۰ (یکشنبه اول مهر)، شماره ۱۱ (دوشنبه ۲ مهر)، شماره ۱۲ (سه شنبه ۳ مهر)

ترجمه از سیروس مددی - اسفند ۷۸

---

<sup>۱۴</sup>- فرقه پس از آنکه قدرت دولتی را در آذربایجان بدست گرفت، اصلی ترین خیابان تبریز یعنی خیابان پهلوی را رسماً به ستارخان تغییر نام داد. این خیابان پس از شکست نهضت دوباره بنام پهلوی ها نامیده شد.